

وانگ جی سی، نظریه‌پرداز سیاست خارجی چین تحلیل کرد

آمریکا و چین هنوز وارد جنگ سرد نشده‌اند



سجاد عطا‌زاده
مترجم

وانگ جی سی، یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان سیاست خارجی چین و واضع راهبرد «حرکت به سوی غرب آسیا» در مقاله‌ای با عنوان «آمریکا و چین هنوز وارد جنگ سرد نشده‌اند؛ اما نباید نتیجه‌ای بدتر در انتظار آنها باشد» که در وب‌سایت فارن افرز منتشر شده است، با اشاره به شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود بین دوران فعلی رقابت واشنگتن و پکن با هم‌اوردی واشنگتن و مسکو در هنگامه جنگ سرد، احتمال بروز رخدادهایی بدتر از آن دوران را نغی نکرده و به راهکارهایی برای جلوگیری از آن اشاره داشته است.

جنگ سرد اولیه در دسامبر ۱۹۹۱ با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی پایان یافت؛ اما این ایده که جهان اکنون شاهد رخ‌نمایی مراحل اولیه یک جنگ سرد جدید است –این بار در قالب یک رقابت راهبردی بین چین و ایالات متحده– در نزد بسیاری، به‌ویژه در واشنگتن، جا افتاده است. شکی نیست که با افزایش قدرت چین از اوایل دهه ۲۰۱۰، روابط ایالات‌متحده و چین به‌طور فزاینده‌ای دستخوش مناقشه شده و در سال‌های اخیر نیز به پایین‌ترین سطح خود از سال ۱۹۷۲ –زمانی که مائو تسه تونگ با ریچارد نیکسون، رئیس‌جمهور ایالات متحده در پکن دیدار کرد و روند عادی‌سازی روابط دو کشور آغاز شد– رسیده است؛ اما این به دو کشور بستگی دارد که تصمیم بگیرند در یک جنگ سرد جدید شرکت کنند یا خیر. ادراکات و مفروضات آنها به نوبه خود، واقعیت این رابطه را شکل خواهد داد. اگر این رابطه به درستی مدیریت شود، ممکن است ثبات جهانی را تقویت کند؛ اما با مدیریت ضعیف، ممکن است جهان در چیزی بسیار بدتر از جنگ سرد فرو رود.

وضعیت کنونی از چند جهت شبیه جنگ سرد است. ایالات متحده و چین تنها کشورهایی هستند که می‌توان آنها را ابرقدرت دانست؛ همان‌طور که ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی هم در نیمه دوم قرن بیستم تنها کشورهای واجد این صفت بودند. به علاوه، همان‌طور که در جنگ سرد هم یک بعد ایدئولوژیک برای رقابت وجود داشت، امروزه نیز آغوش باز چین روی کمونیسم و حاکمیت بدون چالش حزب کمونیست چین که در تضاد با نظام سرمایه‌داری دموکراتیک ایالات متحده است، به رقابت پکن و واشنگتن بعدی ایدئولوژیک داده است. درعین حال، ایالات متحده آمریکا و جمهوری خلق چین برای جلب حمایت و نفوذ در آنچه به عنوان «جنوب جهانی» شناخته می‌شود، رقابت می‌کنند؛ دقیقا همان کاری که اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده در کشورهای موسوم به جهان سوم در طول جنگ سرد آن را انجام می‌دادند.

اما این شباهت‌ها با تفاوت‌های مهمی خشن می‌شوند. رابطه نزدیک اقتصاد‌های ایالات متحده و چین شباهت کمی با روابط بین ایالات متحده و شوروی دارد که تقریبا مستقل از یکدیگر عمل می‌کردند. به علاوه، علی‌رغم وجود اختلافات ایدئولوژیک بین پکن و واشنگتن، چین به دنبال صدور نسخه مارکسیستی خود، مانند اتحاد جماهیر شوروی نیست. اگرچه این حقیقت در غرب چندان مورد توجه قرار گرفته است، اما توجه به این نکته مهم است که حزب کمونیست چین اکنون به ندرت از لنینیسم به صورت منفرد و جداگانه تمجید می‌کند و معمولا از ایدئولوژی پیشرو خود به عنوان مارکسیسم یاد می‌کند؛ بنابراین، اگرچه رقابت آمریکا و چین شامل مدل‌های رقیب می‌شود، اما این هم‌اوردی از نوع همان رقابت ایدئولوژیک جهانی نیست که واشنگتن و مسکو در جریان آن با یکدیگر مبارزه می‌کردند.

عوامل فوق‌الذکر از شدت وضعیت کنونی در مقایسه با دوران جنگ سرد می‌کاهند؛ اما در عین حال تفاوت‌های مهمی هم وجود دارد که بر آتش این وضعیت می‌دمند. اولاً جنگ سرد در چهارچوب جهانی شدن به وقوع پیوست؛ اما رقابت آمریکا و چین در جهانی در حال وقوع است که در حال جهانی‌زدایی و تکه تکه شدن است. به علاوه، در پی بحران موشکی کوبا در سال ۱۹۶۲، واشنگتن و مسکو سازوکارهایی را برای جلوگیری از وقوع بحران و مدیریت آنها در صورت رخ نمودن، ایجاد کردند؛ اما روابط معاصر آمریکا و چین فاقد چنین هماهنگی‌ای است. دیدار اخیر شی جین پینگ و جو بایدن در سانفرانسیسکو، امید‌ها را برای یافتن مسیری پایتاث و اجتناب از یک درگیری فاجعه‌بار دوباره زنده کرده است. هر دو رهبر بارها اعلام کرده‌اند که به دنبال یک جنگ سرد جدید نیستند، اما کلید حل مساله این است که دولت‌های آنها درک بهتری از تفاوت رقابت آمریکا و چین با سابقه تاریخی مذکور داشته باشند و بر اذعان به شباهت‌ها، پذیرش تفاوت‌هایی که امروزه اوضاع را نسبت به دوران جنگ سرد کمتر خطرناک می‌کند و تلاش برای به حداقل رساندن تاثیر تفاوت‌هایی که وضعیت موجود را خطرناک‌تر می‌نماید، واقف باشند.

یک جهان تقسیم‌شده

رقابت راهبردی کنونی ایالات متحده و چین بیشتر شبیه مرحله‌ای از جنگ سرد است که در اوایل دهه ۱۹۷۰ آغاز شد و در آغاز دهه ۱۹۸۰ به پایان رسید؛ یعنی همان زمانی که ظرفیت‌های اقتصادی و نظامی شوروی در برابر ظرفیت‌های ایالات متحده به برابری تقریبی رسید. در آن سال‌ها هیچ قدرت سومی نتوانست با ظرفیت‌های هیچ یک از این دو ابرقدرت برابری کند. در دنیای امروز هم نقاط قوت جامع ایالات متحده و چین بسیار بیشتر از هر کشور دیگری است.

همانند دوران جنگ سرد، واشنگتن امروز رقیب خود را به عنوان یک دشمن ایدئولوژیک می‌بیند. حزب کمونیست پرچم مارکسیسم را سر دست گرفته است. این حزب بر سیاست، اقتصاد و جامعه چین تسلط دارد و اجازه هیچ انحرافی را که ممکن است اقتدار آن را به چالش بکشد، نمی‌دهد. این امر آمریکایی‌ها را به یاد کمونیسم شوروی می‌اندازد که از آن متنفر بودند. نخبگان چینی هم ایالات متحده را چالشی شوم برای امنیت سیاست داخلی چین و اقتدار حزب کمونیست می‌دانند. به اعتقاد آنها، ابزارهای در اختیار واشنگتن برای نفوذ بر چین بیشتر از ابزارهای پیشین آن برای نفوذ در شوروی است. در جنگ سرد، واشنگتن و مسکو یکدیگر را به عنوان بزرگ‌ترین تهدیدات امنیتی و رقبای راهبردی می‌دانستند. امروز نیز همین باور در ایالات متحده و چین صدق می‌کند.

چین به لطف زرد خاندان هسته‌ای رو به رشد خود، به نوازن قدرت نظامی تقریبی با واشنگتن دست یافته است. آن هم در شرایطی که توانایی‌های نظامی ایالات متحده هنوز هم از چین بیشتر است.

ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی فعالانه جهان را به دو بخش تقسیم کرده بودند. مسکو از این اردوگاه‌ها به عنوان «اردوگاه سوسیالیستی» و «اردوگاه امپریالیستی/اسویمپه‌داری» یاد می‌کرد و واشنگتن آنها را «جهان کمونیستی» و «جهان آزاد» می‌خواند. بخش دیگر هم جهان سوم بود که به هیچ یک از طرفین تعلق نداشت –و چین پس از جدایی از بلوک شوروی ادعا می‌کرد که به آن تعلق دارد. امروزه پکن و واشنگتن نیز به جهان به صورت دو قسمتی (که البته هنوز دوقطبی نشده است) نگاه می‌کنند. از دیدگاه چین، پکن ساکن «جهان در حال توسعه» یا «جنوب جهانی» است که در حال افزایش قدرت و نفوذ است و نفوذ «جهان غربی» یا «جهان توسعه‌یافته» به رهبری ایالات متحده نیز در حال کاهش است؛ اما در خرد متعارف آمریکایی، جهان بین دموکراسی‌ها از یک سو و غیردموکراسی‌ها و دیکتاتوری‌ها از سوی دیگر تقسیم شده است؛ و دموکراسی‌ها باید در این مسیر پیشرو باشند.

یک عصر متفاوت

علی‌رغم همه این شباهت‌ها، تفاوت‌های برجسته‌ای هم بین این دو دوره وجود دارد. اولاً برخلاف اتحاد جماهیر شوروی، چین امروز علاقه چندانی ندارد تا سایر کشورها را به کیش مارکسیستی خود فرا بخواند. در واقع، پکن به شدت با انقلاب‌های رنگی» و جنبش‌هایی مانند بهار عربی که نظم داخلی سایر کشورها را برهم زده است، مخالف است و به دنبال الهام بخشیدن یا پرورش چنین تغییراتی نیست. اگرچه حزب کمونیست چین خوشحال می‌شود که شیوه‌های آن در بازسازی چین توسط سایر کشورها مورد استفاده قرار گیرد، اما برنامه‌های اخیر مانند «مسیر چینی به سوی مدرن‌سازی» و «فرهنگ خوب سنتی چینی» ماهیت دفاعی داشته و حاکی از تمایل به مقاومت در برابر غربی شدن بیشتر در داخل کشور است.

تفاوت دیگری هم که وجود دارد این است که اقتصاد چین، در مقایسه با اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی، به‌مراتب بیشتر با اقتصاد جهانی ادغام شده و با اقتصاد ایالات متحده آمیخته است. در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، میزان تجارت ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی به‌طور متوسط حدود یک درصد از تجارت جهانی آنها بود؛ اما در سال ۲۰۲۲، چین بزرگ‌ترین شریک تجاری بیش از ۱۴۰ کشور در جهان بوده و تجارت با چین هم حدود ۱۰ درصد از کل تجارت خارجی ایالات متحده را تشکیل می‌داد. نکته بعدی هم این است که برخلاف اتحاد جماهیر شوروی که پرده آهنین را به دور خود و کشورهای آقماری خود اوخته بود، باز بودن اقتصادی چین از اواخر دهه ۱۹۷۰ به همه جنبه‌های جامعه این کشور نفوذ کرده است و با همکاری‌های بین‌المللی فناورانه، مبادلات بشردوستانه، گردشگری جذاب و سطح بالای مهاجرتی به ایالات متحده همراه شده است. بیش از سه میلیون نفر از پنج میلیون چینی‌الاصلی که اکنون در ایالات متحده زندگی می‌کنند، در چین متولد شده‌اند. در بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۰ هم نزدیک به ۹۰ هزار دانشجوی چینی (و هنگ‌کنگی) از دانشگاه‌های ایالات متحده مدرک دکتررا گرفته‌اند که بزرگ‌ترین گروه دانشجویان دکتری خارجی بوده و تعداد آنها بیش از دو برابر تعداد دانشجویان هندی است که در این زمینه رتبه دوم را به خود

اختصاص داده‌اند.

جوامع ایالات متحده و شوروی عملا به روی یکدیگر بسته بودند و تبادل فرهنگی، آموزشی و مردم‌به‌مردم بین آنها بسیار به‌ندرت به‌وقوع می‌پیوست. درنتیجه، شوروی‌ها و آمریکایی‌ها عمدتا از ویژگی‌های داخلی کشورهای یکدیگر بی‌اطلاع بودند و قادر به اعمال نفوذ سیاسی زیادی بر یکدیگر نبودند. حتی در سال‌هایی که تماس ایالات متحده و شوروی تشدید شده بود، مقامات آمریکایی فقط می‌توانستند با مقامات و رهبران بلندپایه شوروی صحبت کنند و از تماس با شهروندان عادی منع شده بودند.

در مقابل، چین و ایالات متحده امروز هر دو قادرند از ارتباطات اجتماعی و روابط اقتصادی خود برای اعمال نفوذ سیاسی بر طرف مقابل استفاده کنند؛ امری که تاثیر چشمگیری بر سیاست داخلی و همچنین روابط دوجانبه آنها دارد. افراد و گروه‌های چینی و آمریکایی که از وابستگی متقابل سود برده‌اند، از فروپاشی روابط دوجانبه ابراز تأسف می‌کنند و خواهان ثبات هستند. در چین، آنها به‌عنوان «منعطفان» شناخته می‌شوند و به دلیل فریفته شدن توسط ایده‌ها و منافع آمریکایی‌ها مورد انتقاد قرار می‌گیرند. در ایالات متحده هم آنها به این دلیل که «موضع نرمی درباره چین دارند» مورد تمسخر قرار می‌گیرند. از سوی دیگر، ذی‌نفعان سیاسی هم که از همکاری آمریکا و چین سود چندانی نبرده‌اند، امنیت ملی را دلیلی برای جلوگیری از تمیق روابط پکن و واشنگتن می‌دانند. از این نظر، رقابت راهبردی ایالات متحده و چین چندلایه و منعکس‌کننده تعاملات بین اولویت‌ها و منافع داخلی مختلف است و درحقیقت فقط یک امر بینادولتی نیست. این مساله درحقیقت مجموعه پیچیده‌ای از بازی‌های سیاسی و اقتصادی درون‌دولتی است. اگر نگرانی‌های ژئوپلیتیکی و امنیت ملی بر ملاحظات اقتصادی غلبه کند و پوپولیسم ملی‌گرایانه در چین و ایالات متحده افزایش یابد، احتمالا صدهای طرفدار آشتی در هر دو طرف ساکت خواهند شد.

تفاوت دیگر موجود بین دوران جنگ سرد و رقابت امروزی پکن و واشنگتن، بافتار و زمینه جهانی است. در طول جنگ سرد، به‌ویژه در مراحل متاخر آن، جهانی شدن و یکپارچگی منطقه‌ای به‌تدریج تنش‌های قدرت‌های بزرگ را کنار زد. دیوار برلین بر اثر آروزمندی آلمان شرقی برای داشتن آنچه در کشورهای غربی می‌دید، فرو ریخت. به علاوه، ارتباطات و تجارت گسترده بین سرزمین اصلی چین و تایوان خصوصت دوطرف را کاهش داد اما در دوران پس از جنگ سرد، موجی از ضدجهانی شدن ظاهر شده است که ناشی از ترکیبی از حمایت‌گرایی اقتصادی، پوپولیسم سیاسی و ناسیونالیسم قومی بود و با مشکلات متعدد جهانی، مانند تغییرات آب و هوایی و بیماری‌های همه‌گیر، هم تشدید شده است. درنتیجه با یک محیط چالش‌برانگیزتر برای رقابت ابرقدرت‌ها مواجه هستیم.

پس از بحران موشکی کوبا، واشنگتن و مسکو تمهیداتی را برای اجتناب از فاجعه اندیشیدند که درنهایت به ایجاد «خط تلفن مسکو–واشنگتن» که امکان ارتباط مستقیم بین رهبران دو کشور را فراهم می‌کرد، منتهی شد. یکی از دلایل این واقعیت که هیچ درگیری نظامی مستقیمی بین نیروهای مسلح ایالات متحده و شوروی رخ نداد، همین سازوکار بود اما متأسفانه امروزه و آن هم در شرایطی که ریسک درگیری کشتی‌ها و هواپیماهای جنگی آمریکا و چین در غرب اقیانوس آرام، به‌ویژه در نزدیکی تنگه تایوان بالا است و موشک‌های هسته‌ای راهبردی دوطرف هم به سمت مراکز جمعیتی یکدیگر نشانه گرفته شده‌اند، پکن و واشنگتن فاقد سازوکارهای قوی مدیریت و پیشگیری از بحران هستند. البته از سرگیری ارتباطات «نظامی به نظامی» که اخیرا اعلام شده است، نشان‌دهنده برداشتن گامی در مسیر درست می‌باشد.

بدتر از جنگ سرد؟

متأسفانه به نظر می‌رسد این دو قدرت در حال حرکت به سمت یک رقابت راهبردی شدید هستند که برخی از ویژگی‌های جنگ سرد را نیز دارا است اما اگر روند مارپیچ نژولی روابط آنها متوقف نشود، ممکن است این وضعیت آسیب بیشتری از دوران جنگ سرد نیز به همراه آورد. بخشی از مشکل این است که هر دو کشور مفروضات سوال‌برانگیزی دارند که عمیقا در سنت‌های سیاسی و فرهنگی آنها ریشه دارد. همان‌طور که هنری کیسینجر، سیاستمدار آمریکایی در کتاب «چین» بیان کرده است، برخی از فعالان آمریکایی «مدعی هستند که نهادهای دموکراتیک پیش‌نیاز روابط مبتنی بر اعتماد و اطمینان هستند» و جوامع غیردموکراتیک نیز «ذاتا متزلزل و مستعد اعمال زور می‌باشند». مطابق این دیدگاه تا زمانی که چین آرمان‌های کمونیستی خود را حفظ کرده و حزب کمونیست چین نیز بر سیاست و جامعه این کشور تسلط دارد، واشنگتن باید به بهانه حفاظت از امنیت خود، پیشرفت فناوری و نفوذ جهانی چین را

مهار کند. این دیدگاه در ایده «حیاط کوچک با حصارهای بلند» که دولت بایدن در تلاش است تا پیرامون فناوری‌های غربی بسازد تا مانع دسترسی چین به آنها شود، منعکس شده است. کیسینجر به این نکته هم اشاره می‌کند که برخی از برتری‌گرایان چینی، مانند برخی از استراتژیست‌های آمریکایی، «امور بین‌الملل را به‌عنوان مبارزه‌ای اجتناب‌ناپذیر برای برتری راهبردی» و اساسا به‌عنوان یک بازی حاصل جمع صفر تفسیر می‌کنند. نخبگان و مردم عادی در چین به‌طور کلی به سیاست به‌عنوان مبارزه برای کسب قدرت و منافع مادی نگاه می‌کنند. رایج‌ترین درک چینی‌ها در مورد راهبرد ایالات متحده در قبال چین این است که تا زمانی که قدرت ملی چین از ایالات متحده فراتر نرود، هیچ راهی برای تغییر رویکرد متکرانه و تهاجمی واشنگتن نسبت به پکن وجود نخواهد داشت. هر دو مجموعه مذکور از فرضیات غیرواقع‌بینانه و جبری هستند؛ حزب کمونیست چین و سیاست‌های اساسی آن به‌طور مستحکم در جای خود باقی خواهند ماند و قدرت همه‌جانبه ایالات متحده نیز در دهه آینده با پس از آن بیشتر از چین خواهد بود. با این حال، احتمال محو شدن این فرضیات وجود ندارد.

در عین حال، توجه به پنج مورد می‌تواند روابط دوطرف را تثبیت کرده و از بروز فاجعه بین آنها جلوگیری کند. اولاً اقتصاد دو کشور باید به‌شدت درهم تنیده باقی بمانند. گروه‌های تجاری، شرکت‌های فناورانه و سازمان‌های علمی باید دست به دست هم دهند تا در برابر سیاست‌ها و اقدامات غیرمنطقی و غیرمولدی که همکاری آنها را محدود می‌کند، مقاومت کنند. ثابا پکن و واشنگتن باید تنش‌ها را بر سر تایوان کاهش دهند. «قانون ضد جدایی چین» تصریح می‌کند که «اتحاد مجدد مسالمت‌آمیز[تایوان با چین] به بهترین وجه در خدمت منافع اساسی هموطنان در دوطرف تنگه تایوان است. دولت باید با حداکثر صداقت تمام تلاش خود را برای دستیابی به اتحاد مجدد مسالمت‌آمیز انجام دهد.» پکن همچنان متعهد به اتحاد مسالمت‌آمیز است. ایالات متحده و مقامات تایوان باید هر کاری که می‌توانند انجام دهند تا این تعهد را تشویق کنند و چین را متقاعد نکنند که باید از ابزارهای غیرصلح‌آمیز در این مسیر استفاده کند. هر کس که در انتخابات سال آینده در تایوان برنده شود، باید به شیوه‌ای محتاطانه به دنبال از سرگیری تماس‌های بین دوطرف باشد؛ رویکردی که ممکن است پکن هم به آن پاسخ مثبت دهد. نکته سوم نیز آن است که پکن و واشنگتن برای از بین بردن شیخ یک جنگ سرد جدید باید از بهترین توافقی که آمریکا و روسیه در طول جنگ سرد به آن نائل شدند– توافقی که توانست سازوکارهای پیشگیری و مدیریت بحران را بین ارتش و رهبران ارشد دو کشور ایجاد کند– درس بگیرند. دوطرف باید به فکر ایجاد خط تلفنی بین ستاد‌های نظامی عملیاتی خود باشند. همچنین، آنها باید به‌ویژه درباره کاهش خطرات احتمالی ناشی از هوش مصنوعی به بحث و گفت‌وگو بپردازند.

رابعا دو کشور باید همکاری خود درباره مسائل مربوط به سلامت و رفاه شهروندان خود را تقویت کنند. توافقی که بایدن و شی اخیرا برای کاهش ورود اجزای سازنده ماده مخدر فتانتیل از چین به ایالات متحده به آن رسیدند، شروع خوبی به شمار می‌رود اما راه‌های دیگری نیز وجود دارد که از طریق آنها واشنگتن و پکن می‌توانند در پروژه‌های مرتبط با سلامت جهانی با یکدیگر همکاری کنند. ایالات متحده باید اجازه دهد و چین را تشویق کند تا در پروژه Orbis– یک همکاری فرامرزی که توسط سازمان غذا و داروی ایالات متحده اداره می‌شود و به دنبال تسریع تایید نظارتی داروهای جدید سرطان است – شرکت کند. چین همچنین باید در پروژه Cancer Moonshot دولت بایدن که هدف آن کاهش حداقل ۵۰ درصدی میزان مرگ‌ومیر ناشی از سرطان در ۲۵ سال آینده است، نقش آفرینی کند. نهایتا در عصری که با بحران‌های اکولوژیکی جهانی مشخص می‌شود، ضروری است که دو اقتصاد بزرگ جهان و بزرگ‌ترین تولیدکنندگان گازهای گلخانه‌ای به تناجیح ملموسی در هماهنگی اقدامات مربوط به تغییرات آب و هوایی دست یابند. در اوایل نوامبر، جان کری، فرستاده ویژه ریاست‌جمهوری ایالات متحده در امور آب و هوا شی ژنوها، فرستاده ویژه چین برای تغییرات اقلیمی، به توافقی برای احیای یک گروه کاری درجانبه درباره مسائل زیست‌محیطی ازجمله پیشبرد منابع تجدیدپذیر انرژی و کاهش انتشار متان دست یافتند. نشست بایدن و شی سبب شده است تا سیر تحول روابط دو کشور در کوتاه‌مدت در مسیری کمتر خطرناک قرار گیرد اما یک جلسه به تنهایی نمی‌تواند شتاب بلندمدت در مسیر درگیری را متوقف کند. افراد نافذود در هر دو کشور باید برای یافتن راه‌هایی فراتر از تعامل رسمی برای ارتقای منافع مشترک بسیج شوند. فارغ از هر پارادایم جدیدی که رهبران پکن و واشنگتن انتخاب کنند، باید چیزی بیش از اجتناب از یک جنگ سرد جدید انجام شده و در عین حال از وقوع یک جنگ گرم نیز اجتناب شود.

فرهنگ‌نخبگان

جهان‌شهر



چهارشنبه ۲۹ آذر ۱۴۰۲



شماره ۴۰۳۶



WWW.FDN.IR



FARHIKHEGANDAILY

۱۵